

معادلات قدرت در محیط امنیتی قفقاز جنوبی

ناصر حضی‌نیا^۱

چکیده: در دهه پایانی قرن بیستم خلاً قدرت ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در کنار اختلافات سرزمینی برخی اقوام با صورت‌بندی متکثر قومی-مذهبی و فقدان توسعه سیاسی موجب شد منطقه قفقاز جنوبی با ساختاری آنارشیک شکل گیرد. منطقه‌ای با سه جمهوری مستقل آذربایجان، ارمنستان و گرجستان، که با تداوم ناپایداری امنیتی همراه با عدم شکل‌گیری یک رژیم امنیتی مشترک نفوذ بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را در روند تحولات منطقه در پی داشته است. در این میان، منافع و اهداف متعارض بازیگران منطقه‌ای همچون روسیه، ایران، ترکیه و نیز بازیگران فرامنطقه‌ای از جمله ایالات متحده، ناتو و رژیم صهیونیستی محیط امنیتی قفقاز جنوبی را با چالش‌های جدیدی از رقابت ژئوپلیتیک مواجه کرده است. این در حالی است که قفقاز به‌رغم چالش‌های سیاسی-امنیتی، به لحاظ منابع انرژی و ترانزیت آن و اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک از جایگاه بالایی در معادلات سیاست بین‌الملل برخوردار می‌باشد. مقاله حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی و با هدف بررسی آثار رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در قفقاز جنوبی به این پرسش می‌پردازد که رویکردهای راهبردی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای چه تاثیری بر مسائل امنیتی حوزه قفقاز جنوبی بر جای گذاشته است؟ به نظر می‌رسد طی دو دهه اخیر در محیط امنیتی قفقاز جنوبی رقابت منفی بین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تشدید یافته و این امر باعث تداوم بی‌ثباتی در این حوزه راهبردی شده است.

واژگان کلیدی: قفقاز جنوبی، قدرت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های فرامنطقه‌ای، امنیت انرژی، محیط امنیتی، تهدیدات امنیتی، راهبردهای امنیتی

مقدمه

hazy.nya@gmail.com

۱. آقای ناصر حضی‌نیا، کارشناس ارشد مطالعات بین‌المللی

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۲/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۱

فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۷۲-۱۴۹

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ با استقلال سه جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان و شکل‌گیری ژئوپلیتیک جدیدی در قفقاز جنوبی این منطقه به یکی از مهم‌ترین مناطق راهبردی جهان تبدیل شد. این در شرایطی است که قفقاز جنوبی به‌رغم اهمیت و جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک به لحاظ مناقشات قومی و سرزمینی، بی‌ثباتی سیاسی، عدم توسعه اقتصادی و اجتماعی، گرایش‌های سیاسی متعارض و فقدان ساختار امنیتی همکاری‌جویانه در منطقه همواره با تهدیدات و چالش‌های امنیتی مواجه بوده است. در این میان، موقعیت راهبردی و منابع انرژی قفقاز توجه بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را به خود جلب کرده و هر یک از این بازیگران با به‌کارگیری ابزارها و سیاست‌های مختلف که شامل طیف وسیعی از سیاست‌ها، از قدرت نرم و دیپلماسی عمومی گرفته تا دیپلماسی سنتی درصدد اعمال نفوذ در منطقه و پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود هستند که این جریان در کنار مسائلی چون اهداف و منافع کشورهای منطقه از سویی و همچنین تعارض منافع بازیگران درگیر در منطقه از سوی دیگر سبب پیچیدگی شرایط منطقه گردیده است؛ به‌طوری که تاثیر و اعمال نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای چون روسیه، ترکیه، ایران و قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده، ناتو و رژیم صهیونیستی جزئی جدایی‌ناپذیر از آرایش قدرت در منطقه محسوب می‌شود. این در حالی است که مناقشه میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان بر سر مالکیت منطقه قره‌باغ، وقوع انقلاب رنگی گرجستان در سال ۲۰۰۳، مناقشه اوستیای جنوبی، آبخازیا و آجاریا در گرجستان و تلاش برخی کشورهای منطقه مبنی بر عضویت در ترتیبات سیاسی و امنیتی غرب باعث شده تا قفقاز جنوبی به صحنه رقابت سیاسی، نظامی و اقتصادی قدرت‌ها تبدیل شود.

مقاله پیش رو، ضمن تشریح رویکرد راهبردی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در قبال مسائل امنیتی قفقاز جنوبی، این پرسش را مطرح می‌کند که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رویکردهای راهبردی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای چه تأثیری بر مسائل امنیتی حوزه قفقاز جنوبی بر جای گذاشته است؟ پاسخ به این سؤال آن است که با شکل‌گیری واحدهای سیاسی مستقل در حوزه قفقاز جنوبی، هر یک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای دستیابی به منافع راهبردی خود رویکردهای متضادی را در پیش گرفته‌اند که این رویکردها بی‌ثباتی را در محیط امنیتی قفقاز جنوبی تشدید کرده است. در حالی که کشورهای منطقه حفظ صلح و ثبات منطقه‌ای در قفقاز جنوبی را مستلزم همکاری همه کشورهای منطقه بدون هرگونه دخالت خارجی می‌دانند، بازیگران فرامنطقه‌ای با عنوان تأمین امنیت و ثبات در این منطقه اهداف متمایزی را دنبال می‌کنند. در این پژوهش با بهره‌مندی از روش توصیفی-تحلیلی تلاش می‌شود تا

راهبردهای بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حوزه قفقاز جنوبی با بهره‌گیری از نظریه امنیتی باری بوزان مورد بررسی قرار گیرد. سازماندهی نوشتار به‌گونه‌ای است که در ابتدا به تشریح مفهوم امنیت از دیدگاه مکتب کپنهاگ می‌پردازد. سپس تحولات جمهوری‌های سه‌گانه قفقاز جنوبی را تشریح کرده و در نهایت راهبردهای قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تأثیر آن بر محیط امنیتی قفقاز جنوبی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

۱. چارچوب نظری

امنیت که به عنوان اصلی‌ترین وظیفه دولت ملی همواره مورد توجه پژوهش‌گران روابط بین‌الملل قرار گرفته مفهومی پیچیده، متعارض و شدیداً متکی بر نگرش‌ها و ارزش‌هاست و اختلاف قابل‌توجهی در مفهوم و مدلول‌های آن وجود دارد. عبارت امنیت^۱ از واژه (Securitas) اخذ شده و به معنای وضعیت یا حالت‌هایی از تهدیدات زیانبار بوده، مصادیق خود را از گفتمان‌های گوناگون می‌جوید، از این رو پیوسته مشمول عدم ثبات و سیالیت شکلی و ماهوی است. در این راستا، محیط امنیتی چارچوبی فضایی و مفهومی است که هر کشور بر اساس ارزش‌های حیاتی و منافع ملی خود تلقی نموده و در زمان‌های مختلف، تابع متغیرهایی چون ساختار نظام بین‌الملل، تحولات فناوری، نظام ارزشی، قدرت ملی، نگرش هیات حاکمه به تهدیدات امنیتی، نحوه پراکنش استقرارگاه‌های انسانی، زیرساخت‌های اقتصادی، ارتباطی و مناسبات درون‌ملی و فراملی است (کاویانی‌راد، ۱۳۸۳: ۶۷۰).

در عرصه سیاست بین‌الملل، "مکتب کپنهاگ"^۲ اولین رهیافتی بود که در دهه ۱۹۸۰ در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی تلاش نموده و امنیت را نه در قالب رویکرد نظامی و راهبردی، بلکه در قالب مباحث امنیت اقتصادی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت اجتماعی و انسانی مطرح کرد. بر این اساس، مطالعات بوزان^۳ و همکاران وی در این مکتب فکری بر این نکته استوارند که مفهوم امنیت باید در دو جهت گشوده و گسترده شود: نخست، مفهوم امنیت صرفاً نباید به حوزه نظامی محدود گردد، بلکه باید دارای معنای عام‌تری باشد که نه تنها بتوان آن را در عرصه نظامی به کار بست بلکه در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و زیست‌محیطی نیز قابلیت کاربرد داشته باشد. دوم، هدف "مرجع امنیت"، یعنی آنچه که باید امن بماند،

1. Security
2. Copenhagen School
3. Barry Buzan

نباید صرفاً برحسب دولت مفهوم‌سازی شود، بلکه باید در برگیرنده افراد در درون دولت و نظام بین‌الملل مافوق آن نیز باشد (شیهان، ۱۳۸۸: ۶۴).

به بیان دیگر، بررسی ملاحظات امنیتی کشوری در چارچوب ملی یا سطح جهانی به تنهایی نارسا است؛ چرا که از یک سو دولت‌ها در خلأ زندگی نمی‌کنند و با محیط خود در تعامل هستند و از سوی دیگر این منطق که امنیت هر یک از دولت‌ها به امنیت همه مربوط می‌شود، پس هیچ چیز را نمی‌توان بدون درک همه چیز فهمید. از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود؛ افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. همچنین، در سطح تحلیل جهانی، ساختار منطقه‌ای و فروملی و ملی، همگی معلول اقتضای نظام بین‌الملل و مطابق فرمول توزیع قدرت در سطح جهانی شمرده می‌شود (نصری، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

بوزان در کتاب "مردم، دولت‌ها و هراس" با تلاشی مضاعف امنیت تک بُعدی را زیر سؤال برده و آن را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی گسترش داده است: امنیت نظامی^۱ که به اثر متقابل دو سطح توانایی‌های تهاجمی و تدافعی کشورها و برداشتهای آنان از نیات همدیگر مربوط می‌شود؛ امنیت سیاسی^۲ درباره ثبات سازمانی دولت‌ها، نظام‌های حکومتی و ایدئولوژی‌هایی است که به آن‌ها مشروعیت می‌بخشد؛ امنیت اقتصادی^۳ پیرامون دسترسی به منابع، سرمایه و پول، بازارهای لازم و ضروری برای حفظ سطوح قابل قبول رفاه و قدرت دولت است؛ امنیت اجتماعی^۴ به پایداری و دوام الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب، هویت و عادات ملی تحت شرایط قابل قبول برای تکامل و تحول مربوط است و امنیت زیست‌محیطی^۵ مربوط به حفظ و نگهداری زیست بوم محلی و جهانی به عنوان نظام حمایتی ضروری و حیاتی است که کلیه امور خطیر و فعالیت‌های مهم بشر به آن بستگی دارد (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۴).

از دید بوزان این پنج بخش در انزوا از همدیگر عمل نمی‌کنند و هر کدام از این حوزه‌ها در یک شبکه قوی از پیوند قرار دارند (Stone, 2009: 4) و باتوجه به چندی بُعدی بودن مفهوم امنیت باید تأثیر فرهنگ، جغرافیا، محیط زیست، تمدن و مذهب و از همه مهم‌تر هویت را مورد توجه قرار داد. از این منظر در بخش نظامی، دولت هنوز

1. Military Security
2. Political Security
3. Economic Security
4. Social Security
5. Environmental Security

مهم‌ترین - ولی نه تنها - بازیگر امنیتی‌کننده مسائل تلقی می‌شود؛ چنین وضعی نه فقط از آن رو وجود دارد که دولت‌ها به صورت کلی در مقایسه با سایر بازیگران، منابع نظامی به مراتب فزون‌تری را زیر فرمان خود دارند بلکه دلیل دیگرش این است که نخبگان حاکم از نظر حقوقی و سیاسی به عنوان مدعیان اصلی حق مشروع کاربرد زور چه در داخل و چه در خارج از قلمرو فرمانروایی خودسر بر آورده‌اند (بوزان و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۰). بنابراین، از نظر بوزان هر چند امنیت و تهدیدهای امنیتی دیگر به تهدیدهای نظامی محدود نمی‌شود، اما دولت همچنان مرجع کارگزار امنیت به حساب می‌آید. امروزه مفهوم امنیت حتی از این نیز فراتر رفته و نه به عنوان یک مفهوم ثانوی که تابع متغیرهای قدرت بوده و به تبع تحولات بین‌المللی دستخوش تحول می‌شود، بلکه به عنوان یک متغیر مستقل در گفتمان‌های سیاسی جدید مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. جمهوری‌های قفقاز جنوبی

۲-۱. جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان که در جنوب شرقی قفقاز و کنار ساحل غربی دریای خزر واقع شده از جنوب با ایران، از غرب با جمهوری‌های گرجستان، ارمنستان و ترکیه و از شمال با روسیه (جمهوری خودمختار داغستان) هم مرز بوده و پایتخت آن بندر "باکو" است. این جمهوری با ۸۶۶۰۰ کیلومتر مربع وسعت حدود ۴۶ درصد از مساحت قفقاز جنوبی را به خود اختصاص داده و بزرگ‌ترین کشور این منطقه محسوب می‌شود. در این جمهوری بیش از ۲۰ گروه قومی زندگی می‌کنند که آذربایجانی‌ها با ۹۰ درصد، داغستانی ۳/۲ درصد، ارمنی ۲ درصد و ۲/۳ درصد سایر اقوام را تشکیل می‌دهند (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۳۶).

اسلام دین اکثریت مردم این کشور را تشکیل داده و سه چهارم جمعیت مسلمان آن شیعه بوده و بقیه آنان سنی حنفی هستند. این کشور در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد شوروی به استقلال رسیده و در مارس ۱۹۹۲ به عضویت "سازمان ملل متحد" در آمد. دغدغه‌های اصلی جمهوری آذربایجان به عنوان یک کشور تازه استقلال یافته عمدتاً مبتنی بر تثبیت ساختارهای سیاسی و امنیتی بوده و بر این مبنا مسئولان این کشور از زمان استقلال تاکنون تمامی مواضع و تحرکات کشورهایی را که موضوع روابط خارجی موثر باکو (چه در سطح منطقه‌ای و چه بین‌المللی) بوده‌اند، از زاویه امنیتی بررسی کرده و دوری یا نزدیکی خود به این کشورها را بر همین اساس تعریف نموده‌اند. به طوری که اکنون جایگاه همسایگان و متحدان این جمهوری بیش از هر

چیز با توجه به تأثیری که آن‌ها بر "امنیت ملی" باکو می‌گذارند، ارزیابی می‌شود. هر چند جمهوری آذربایجان از سال‌های بدو استقلال نسبت به سیاست‌های روسیه و تا اندازه‌ای به ایران در منطقه بدگمان بوده اما جهت‌گیری سیاست خارجی آن، به ویژه در سال‌های اخیر ایجاد تعادل میان روسیه و غرب در روابط خارجی خود بوده است (Boonstra and Melvin, 2011: 7).

نکته قابل توجه در نظام سیاست‌گذاری جمهوری آذربایجان، ضعف قدرت و پشتوانه نظامی برای پیگیری اهداف سیاست خارجی است؛ مسکوت گذاشتن قضیه "قره‌باغ"^۱ بیش از آن که نشان‌دهنده مصلحت‌اندیشی رهبران باکو باشد، نشانه ناتوانی نظامی این جمهوری در بازپس‌گیری این مناطق است. این در شرایطی است که در بین کشورهای قفقاز جنوبی، جمهوری آذربایجان به دلیل بهره‌مندی از منابع انرژی، بیشترین هزینه‌های نظامی را دارد؛ به طوری که هزینه نظامی آن در سال ۲۰۱۲، ۳ میلیارد دلار بوده است (Nichol, 2013: 20).

بی‌تردید، مهم‌ترین تهدید امنیتی جمهوری آذربایجان لاینحل ماندن مناقشه قره‌باغ می‌باشد. این بحران اندکی پیش از استقلال دو کشور آذربایجان و ارمنستان در سال ۱۹۸۸ آغاز شد و دو طرف بر سر مالکیت منطقه ناگورنو-قره‌باغ که در چارچوب مرزهای جمهوری آذربایجان قرار داشت، وارد جنگ شدند که در نهایت در جریان جنگ سال‌های ۹۳-۱۹۹۲، منطقه قره‌باغ و هفت منطقه مجاور آن که حدود ۲۰ درصد از خاک جمهوری آذربایجان را شامل می‌شود، تا به امروز در اشغال نیروهای ارمنی است (Najafizadeh, 2013: 166).

تحولات یاد شده در روابط باکو و ایروان در موضوع قره‌باغ با این ادعای بوزان همخوانی دارد که الگوهای دوستی و دشمنی متأثر از مسائل تاریخی (اختلافات مرزی و ارضی و تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر) شکل می‌گیرد. این بحران که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به صورت خودکار به شکل معضلی اساسی بین دو جمهوری تازه استقلال‌یافته در آمد، در شرایط کنونی وضعیت "نه جنگ، نه صلح"^۲ بین دو طرف بر سر آن حاکم بوده و بر آینده روابط خارجی دو کشور سایه انداخته است.

1. Karabakh
2. No War No Peace

۲-۲. جمهوری ارمنستان

جمهوری ارمنستان با ۲۹۸۰۰ کیلومتر مربع وسعت در غرب قاره آسیا، در قسمت جنوب غربی منطقه قفقاز بدون دسترسی به دریا در منطقه‌ای کوهستانی و بین دریای خزر و سیاه محصور شده است. این کشور که از نظر وسعت کوچک‌ترین جمهوری قفقاز می‌باشد از جنوب با جمهوری اسلامی ایران، جنوب غربی با جمهوری خودمختار نخجوان، غرب با ترکیه، شمال با گرجستان و جنوب با جمهوری آذربایجان مرز مشترک دارد. ارمنستان از نظر ترکیب قومی، بهترین وضعیت را در میان جمهوری‌های قفقاز دارا بوده و براساس آخرین آمارهای موجود بیش از ۹۷/۹ درصد از جمعیت این جمهوری را ارمنه، ۱/۳ درصد را کردها و ۰/۵ درصد آن را روس‌ها تشکیل می‌دهند. این کشور، با اعلام انحلال اتحاد جماهیر شوروی توسط روسای جمهوری روسیه، اوکراین و بلاروس در "مینسک" در دسامبر ۱۹۹۱، پس از گذشت ۷۰ سال از سیطره اتحاد شوروی خارج و در مارس ۱۹۹۲ به عضویت "سازمان ملل متحد" در آمد. در طی سال‌های پس از استقلال، اولویت سیاست خارجی ارمنستان از یک سو برقراری روابط راهبردی با قدرت‌های بزرگی بوده که بتوانند ایروان را در تأمین امنیت ملی یاری نموده و از سوی دیگر برقراری روابط عادی با کشورهای همسایه بوده است. این جمهوری، در برقراری روابط عادی با همسایگان همواره با مشکل بزرگی مواجه بوده که همانا عادی کردن روابط دیپلماتیک با ترکیه و جمهوری آذربایجان می‌باشد؛ با آنکارا بر سر مسئله کشتار ارمنه و با باکو بر سر منطقه قره‌باغ و تداوم این بحران که فعلاً در حالت نه جنگ و نه صلح قرار دارد. این بحران نه تنها روابط ارمنستان را با آذربایجان تحت‌الشعاع قرار داده، بلکه روابط این دو کشور با جهان خارج را نیز با موانع و چالش‌هایی مواجه کرده است. بنابراین، یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی ایروان حل بحران قره‌باغ به‌گونه‌ای است که اولاً؛ امنیت همه‌جانبه ارمنه قره‌باغ تأمین گردد و ثانیاً؛ با بازگشت امنیت به منطقه، زمینه برای توسعه منطقه فراهم آید (هاشمی، ۱۳۸۴: ۵۳).

در چارچوب روابط خارجی، مهم‌ترین سیاست این جمهوری در جهت ایجاد روابط راهبردی با قدرت‌های بزرگ، ایجاد و گسترش روابط با "اتحادیه اروپا" است؛ به طوری که در آوریل ۱۹۹۶، به همراه جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان اقدام به امضای "پیمان مشارکت و همکاری" با اتحادیه اروپا نمود که ناظران سیاسی از آن به عنوان یکی از مهم‌ترین اقدامات خارجی این کشور یاد کرده و معتقدند که این قرار داد، خصوصاً در زمینه‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی می‌تواند پیامدهای مطلوبی را برای

ایروان به دنبال داشته باشد. این جمهوری از لحاظ امنیتی بیش از آن که به نیروهای دفاعی خود متکی باشد، به پیمان‌های امنیتی با روسیه و "کشورهای مستقل مشترک‌المنافع"^۱ متکی است و در حال حاضر غیر از عضویت در "سازمان امنیت و همکاری"^۲ با اروپا و برخی مجامع دیگر همچون "اتحادیه کشورهای حوزه دریای سیاه" و برخی سازمان‌های اقتصادی، عضو پیمان "مشارکت برای صلح"^۳ ناتو نیز می‌باشد.

۲-۳. جمهوری گرجستان

جمهوری گرجستان در مرکز و غرب منطقه قفقاز در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده که با ۶۹۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت، بعد از جمهوری آذربایجان، دومین جمهوری قفقاز جنوبی از نظر وسعت و جمعیت به شمار می‌رود. بر اساس برآورد سازمان ملل متحد، جمعیت این جمهوری در سال ۲۰۰۸ حدود ۴/۶۳۰/۸۴۱ میلیون نفر برآورد شده که از این میان گرجی‌ها با ۸۳ درصد، ارمنی‌ها با ۵/۷ درصد، روس‌ها با ۱/۵ درصد و آذربایجانی‌ها با ۶/۵ درصد، دیگر اقوام ساکن در این کشور را تشکیل می‌دهند (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۸: ۳۹). گرجستان در ترکیب سیاسی خود دارای دو جمهوری و یک منطقه خودمختار می‌باشد؛ جمهوری خودمختار "آبخازیا"^۴ در شمال غرب و هم‌مرز با روسیه، جمهوری خودمختار "آجاریا"^۵ در جنوب غربی و هم‌مرز با ترکیه و منطقه خودمختار "اوستیای جنوبی"^۶ در شمال و هم‌مرز با روسیه قرار دارند. این جمهوری پس از استقلال، در ژوئیه ۱۹۹۲ به عضویت "سازمان ملل متحد" درآمد. اهمیت این کشور از منظر ژئوپلیتیک و مزیت‌های راهبردی سرزمینی نه تنها در مسائل اقتصادی بلکه در مسائل امنیتی نیز در خور توجه است؛ به طوری که در ترتیبات امنیتی قفقاز جنوبی به علت برخورداری از موقعیت کلیدی در منطقه، مرکز ثقل ارتباط شرق به غرب و جنوب به شمال به شمار می‌رود. ادغام گرجستان در ساختارهای غربی از جمله اولویت‌های اصلی سیاست خارجی تفلیس می‌باشد و مقامات آن اهداف راهبردی خود را الحاق به نهادهای اروپایی اعلام کرده و معتقدند عملیاتی شدن این برنامه منافع متقابل زیادی برای کشورهای منطقه و همچنین "اتحادیه اروپا" در برخواهد داشت (Snskoev, 2008: 119). براین اساس، این کشور پس از کسب استقلال، به رغم

1. Commonwealth of Independent States (CIS)
2. Organization for Security and Co-operation in Europe (OSCE)
3. Alliance Partnership for Peace
4. Abkhazia
5. Ajaria
6. South Ossetia

وابستگی شدید اقتصادی به روسیه، تدریجاً "سیاست روس گریزی" از یک سو و گسترش روابط خارجی با جهان غرب به ویژه آمریکا را از سوی دیگر در دستور کار خود قرار داد و بعد از انقلاب گل رز^۱ ۲۰۰۳ در مسیر گرایش‌های غربی قرار گرفت (Nixey, 2010: 125). به طوری که در سال‌های اخیر و پس از انقلاب رز روابط آن با مسکو بازتابی از روابط خارجی روسیه و غرب خصوصاً آمریکا بوده است. این جمهوری همچنین به عنوان دروازه ورودی قفقاز و حساس‌ترین بخش آن، از گسترش ناتو به شرق و اقدامات جدید آن به گرمی استقبال و آن را از هر لحاظ منطبق با منافع ملی خود ارزیابی نموده و با جنگ سال ۲۰۰۸ واگرایی نهایی خود را از روسیه نشان داد. هر چند که این جنگ موجب کندتر شدن روند همگرایی گرجستان با اتحادیه اروپا، ایالات متحده و به ویژه عضویت تفلیس در سازمان ناتو شد. آن‌طور که بوزان اظهار می‌دارد الگوی‌های دوستی و دشمنی از موضوعاتی از جمله اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی، همسویی ایدئولوژیک و ارتباطات تاریخی ناشی می‌گردد (بوزان، ۱۳۸۷: ۲۱۶)؛ در این جنگ، حمله گرجستان به اوستیای جنوبی برای احیای وحدت سرزمینی و سپس ورود روسیه به این مناقشه و علیه دولت مرکزی تفلیس باعث تشدید تنش‌ها میان روسیه و غرب گردیده و این جمهوری کنترل مناطق آبخازیا و اوستیای جنوبی را از دست داد. بدون شک، می‌توان گفت که پس از جنگ سال ۲۰۰۸، تفلیس بیش از پیش از مسکو دور شده و به ویژه در دوران پوتین، به نظر می‌رسد که پیش شرط اصلی برای بهبود روابط دو طرف خودداری تفلیس از عضویت در پیمان ناتو باشد.

۳. بازیگران منطقه‌ای قفقاز جنوبی

۳-۱. فدراسیون روسیه

روسیه هم به عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی و هم به عنوان قدرت جهانی که الزامات ژئوراهبردی خاص خود را دارا می‌باشد و به‌خصوص در چارچوب گفتمان "اوراسیاگرایی" و نیز رهیافت "خارج نزدیک"^۲ همواره منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را متغیری کلیدی در رویکرد امنیتی خود قلمداد نموده و از ابتدای دهه ۱۹۹۰ با اطلاق منطقه قفقاز جنوبی به عنوان یکی از حوزه‌های خارج نزدیک، نگاه ویژه‌ای به این حوزه راهبردی داشته است. به طوری که در سند "راهبرد امنیت ملی روسیه تا سال ۲۰۲۰" که در سال ۲۰۰۹ به تصویب رسید به صراحت به این موضوع اشاره شد که توسعه

1. Rose Revolution
2. Near Abroad

همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه با کشورهای مستقل مشترک المنافع اولویت مهم سیاست خارجی روسیه می‌باشد (Russian National Security Strategy until, 2020). بر این اساس، قفقاز جنوبی جزو عرصه منافع امنیت ملی روسیه و به عنوان یک "منطقه ژئوپلیتیک"^۱ برای این کشور حائز اهمیت می‌باشد. هدف‌های امنیتی روسیه در منطقه قفقاز جنوبی را می‌توان حول سه محور اساسی یعنی تلاش برای تداوم حضور سیاسی، امنیتی و نظامی خود در منطقه، جلوگیری از توسعه نفوذ ساختار نظامی-امنیتی به ویژه حضور سیاسی-امنیتی آمریکا و ناتو در منطقه و تضمین امنیت مرزهای جنوبی روسیه ارزیابی کرد (مرادی، ۱۳۸۵: ۱۸۰). در این میان، بحران ۲۰۰۸ گرجستان پیش از هر چیز، در واقع، حاکی از توجه جدی روس‌ها به از کنترل خارج نشدن اوضاع امنیتی در این منطقه بود. دولت "دیمیتری مدودف" به غربی‌ها و به ویژه آمریکا نشان داد که مسکو بیش از این "انقباض ژئوپلیتیکی"^۲ خود را بر نخواهد تافت و برای تأمین منافع خود در این زمینه حتی به اقدام نظامی نیز متوسل خواهد شد (Schneider, 2009: 221). در این بحران روسیه در حالی به درگیری با گرجستان اقدام نمود که طبق ماده ۲۵ قانون اساسی مصوب شوروی مورخ فوریه ۱۹۳۴ میلادی به صراحت ذکر شده که جمهوری خودمختار آبخازیا، استان خود مختار اوستیای جنوبی و جمهوری خودمختار آجاریا، بخشی از جمهوری گرجستان محسوب می‌شوند (سنایی، ۱۳۹۱: ۶۵). هر چند که مقامات روسیه اعلام نمودند این اقدام براساس قانون اساسی این کشور برای دفاع از مردم و اتباع روسیه و منافع ملی صورت گرفته است. در واقع، حفظ نفوذ منطقه‌ای و مقابله با گسترش احتمالی ناتو به شرق از مهم‌ترین دلایل اتخاذ این نوع سیاست بوده است. با نظر به جایگاه بالای ابعاد سیاسی- نظامی امنیت در نظام سیاست‌گذاری کرملین، می‌توان انتظار داشت که راهبرد مرکزگرایی در دوره جدید ریاست جمهوری پوتین با قدرت و توان بیشتری تداوم یابد. مهم‌ترین اهداف راهبردی روسیه در قفقاز جنوبی عبارت است از:

۱. تضمین امنیت در منطقه به عنوان روشی در جهت برقراری ثبات در روسیه به‌ویژه در رابطه با فعالیت‌های تروریستی و بنیادگرایی اسلامی؛
۲. کنترل و مهار خیزش‌های قومی و مذهبی در منطقه؛
۳. تقویت جایگاه خود به عنوان یکی از تأمین‌کنندگان اصلی نیازهای اقتصادی و تکنولوژیک این کشورها و جلوگیری از همگرایی آن‌ها با ساختارهای غربی؛

1. Geopolitical Region
2. Geopolitics Contraction

۴. ترانزیت منابع انرژی به بازارهای مصرف جهانی از طریق خطوط انتقال لوله های نفت و گاز روسیه؛
۵. استقرار صلح و ثبات در منطقه.

۳-۲. جمهوری اسلامی ایران

قفقاز جنوبی همواره به دلیل شرایط متحول و پرفراز و نشیب خود منبع بروز مسائل تازه‌ای در معادلات راهبردی جمهوری اسلامی ایران بوده است؛ به طوری که تهران در دوره اتحاد شوروی با تهدیدات نظامی و ایدئولوژیک این ابرقدرت مواجه بوده و در دوره پسا شوروی با جمهوری‌های جوانی در آن سوی مرزهایش روبرو شد که با مشکلات متعددی همچون بی‌ثباتی‌های ناشی از دوره گذار و تثبیت دولت، اختلاف‌ها و درگیری‌های قومی و در نتیجه بی‌ثباتی کلی مواجه بودند که این امر به وجود آورنده تهدیدات سیاسی و امنیتی برای این کشور بود. ایران طی چند دهه اخیر در جریان منازعاتی همچون "قره باغ" و بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸ از جانب قفقاز جنوبی این گونه تهدیدات را به شدت احساس نموده است. بنابراین، تهران نمی‌تواند نسبت به بازی بزرگ قفقاز بی‌توجه باشد؛ زیرا این بازی شکل‌دهنده و جهت‌دهنده اصلی به تحولات و گرایش‌های منطقه‌ای در قفقاز بوده و چه بسا با شکل‌گیری نوعی مجتمع امنیتی همگرا با غرب و بر هم خوردن توازن منطقه‌ای، با پیامدهای منفی جدی روبرو گردد. بر این مبنا، از نظر ایران تأمین امنیت و حفظ صلح و ثبات منطقه‌ای نیازمند همکاری و کنش مشترک همه کشورهای منطقه بدون دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۳۴). طی سال‌های اخیر با رشد "حرکت‌های تحول‌خواهانه" در کل اوراسیا و به ویژه در جمهوری گرجستان و بروز برخی نشانه‌های آن در جمهوری آذربایجان، تهران به مسئله "انقلاب‌های مخملین"^۱ یا نرم در بخش‌های شمالی خود حساس‌تر شده به ویژه این که این تحولات با حمایت غرب و در رأس آن آمریکا هدایت می‌شود. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران به منظور مقابله با سیاست منزوی و مستثنی کردن آن از ترتیبات امنیتی قفقاز توسط واشنگتن، به شدت تلاش کرده تا ساختار امنیتی همکاری‌جویانه‌ای را ایجاد نماید که دربرگیرنده تهران به عنوان یک عضو فعال باشد (Martirosyan, 2009: 3).

بر همین اساس ایران با وقوف به فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فروپاشی شوروی به منظور حفظ ثبات و فائق آمدن بر پارادوکس امنیتی مذکور، سیاست امنیتی

خود در قفقاز را در سه اصل ذیل معین ساخته است: ۱. "میانجی‌گری" در منازعات منطقه‌ای که می‌تواند به نقش حافظ صلح نیز منجر گردد. ۲. مشارکت در سازمان‌های چندجانبه منطقه‌ای. ۳. توجه و تأکید بر نقش ویژه روسیه در حفظ وضعیت موجود و تأمین ثبات و امنیت دولت‌های تازه تأسیس (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۶۱). در راستای دیدگاه بوزان که عامل اساسی و تعیین کننده موجودیت مجموعه امنیتی، حضور یا "احساس تهدید و ترس متقابل" میان دو یا چند کشور قدرتمند درون مجموعه می‌باشد (بوزان، ۱۳۸۷: ۲۲۰) می‌توان گفت نگرانی امنیتی تهران در مورد قفقاز مبنی بر تلاش بازیگران فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا و اسرائیل برای گسترش نفوذ در منطقه و نیز سیاست گسترش به شرق ناتو، در سوق دادن ایران به سوی گسترش روابط با روسیه تأثیرگذار بوده است؛ زیرا حضور نظامی آمریکا در منطقه و افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های منطقه و شکل‌دادن ترتیبات امنیتی در منطقه قفقاز و در جوار مرزهای ایران از نظر دولت‌مردان ایرانی تهدید امنیتی علیه تهران تلقی می‌شود. این در حالی است که حضور ایران در قفقاز جنوبی و روابط آن با همسایگان در این منطقه، به صورت کلی محدود بوده و به جز دولت کوچک ارمنستان که تهران روابط نزدیکی با آن دارد، روابط با جمهوری آذربایجان و گرجستان تا حد مطلوب فاصله زیادی دارد (عطایی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

شایان ذکر است که جمهوری اسلامی ایران در جریان "مناقشه قره باغ"، که آن را تهدیدی علیه خود می‌داند جهت جلوگیری از خونریزی و کشتار مردم مسلمان جمهوری آذربایجان و برقراری "آتش‌بس"^۲ در منطقه، از ابتدا اقدامات میانجی‌گرانه‌ای را اتخاذ نموده و بر حفظ تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان تأکید داشته است. همچنین در جریان جنگ روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸ ضمن پیشنهاد "طرح ۳+۳" برای حل و فصل مسالمت‌آمیز مناقشه، تلاش نمود برای توقف جنگ میان دو کشور متخاصم میانجیگری کند. مهم‌ترین اهداف راهبردی جمهوری اسلامی ایران در حوزه قفقاز جنوبی را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود:

۱. ایجاد ترتیبات امنیت منطقه‌ای با حضور کشورهای منطقه و مشارکت فعال ایران؛
۲. ایجاد مانع برای جلوگیری از تقویت ترتیبات سیاسی-امنیتی که بر علیه منافع جمهوری اسلامی ایران تشکیل می‌شوند؛
۳. تقویت روابط نزدیک سیاسی بر پایه اعتماد متقابل با جمهوری‌های منطقه؛

1 . Mediation
2 . Ceasefire

۴. استقرار صلح و تحکیم ثبات سیاسی در هر یک از جمهوری‌های منطقه ؛
۵. تلاش برای جلوگیری از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در نزدیکی مرزهای ایران.

۳-۳. جمهوری ترکیه

ترکیه از مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای است که همواره نقش قابل توجهی در معادلات قفقاز جنوبی داشته است. در واقع، تشدید اختلافات سرزمینی میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان در اوایل دهه ۹۰، از جمله تحولات مهم منطقه‌ای بود که آنکارا را بیش از پیش به مسائل قفقاز علاقمند نمود؛ به طوری که تا سال ۱۹۹۳ نوعی تردید در سیاست خارجی منطقه‌ای ترکیه دیده می‌شد و دولتمردان آن سعی می‌کردند در روابط خارجی خود در محیط قفقاز، تعارضی با روسیه نداشته و لذا روابط با جمهوری‌های قفقاز و جهت‌گیری نسبت به تحولات آن را با مدنظر قرار دادن جایگاه برتر منطقه‌ای مسکو به پیش می‌بردند. اما به تدریج و با اوج‌گیری "مناقشه قره‌باغ"، سیاست‌های آنکارا در منطقه با سیاست‌های کشورهای غربی همسو شد (Ozertem, 2010). هر چند فروپاشی شوروی و پایان یافتن "تهدید امنیتی-ایدئولوژیکی" این ابرقدرت کمونیست برای سیاست‌گذاران ترکیه مسرت‌بخش بود اما شعله‌ور شدن آتش منازعه‌های متعدد از جمله قره‌باغ، این کشور را با یک محیط امنیتی بی‌ثبات در منطقه مواجه ساخت که می‌توانست برای تمامیت ارضی آن تهدیداتی جدی به دنبال داشته باشد. از دیدگاه بوزان عوامل اقتصادی می‌تواند در چشم‌انداز همگرایی منطقه‌ای اثرگذار باشند و می‌باید در تحلیل مجموعه امنیتی مورد توجه قرار بگیرند (بوزان، ۱۳۸۷: ۲۲۹).

در این راستا، آنکارا طی یک دهه اخیر با روی کار آمدن "حزب عدالت و توسعه"^۱ با بازتعریف اولویت‌های سیاست خارجی و با نظر به اهمیت ژئواکونومیک و ژئوانرژی قفقاز جنوبی، خود را به عنوان بازیگری با منافع جدید امنیتی-اقتصادی تلقی نموده و بر این اساس نسبت به "حفظ توازن" و "تعادل منطقه‌ای" علاقه جدی نشان داده است. در این چارچوب، تحول در روابط آنکارا و ایروان که بر سر مسئله قتل عام ارمنه و اخیراً بحران قره‌باغ دچار تنش بوده، می‌تواند تأثیر بسیار مهمی بر "وضعیت ژئوپلیتیکی" و نیز "اقتصاد سیاسی" قفقاز جنوبی به همراه داشته باشد؛ به نظر می‌رسد تحول روابط خصومت آمیز دو کشور که زمینه‌های آن در چند سال اخیر فراهم آمده، مرزهای هویتی و سیاسی "نظم دوقطبی" منطقه‌ای را متزلزل خواهد نمود. در عین

1 . Justice and Development Party

حال، مهم‌ترین تأثیر بهبود روابط دو کشور، تغییر توازن و معادلات اقتصادی در چند حوزه خواهد بود؛ اولاً این تحول موانع و چالش‌های همگرایی ساختارهای اقتصادی ترکیه با دیگر دولت‌های قفقاز را مرتفع نموده و زمینه بسیار مطلوبی برای ورود ارمنستان به اقتصاد منطقه‌ای و حتی اقتصاد جهانی فراهم می‌آورد. ثانیاً، پیامد زود هنگام بهبود روابط، تحول اساسی در "امنیت انرژی"، مسیر پروژه‌های انتقال انرژی از آسیای مرکزی و خزر به اروپا می‌باشد (بنی هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۴۰). بنابراین، با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه، و پیروزی مجدد آن در انتخابات ۲۰۱۴ و با نظر به دکترین عمق استراتژیک^۱ داوود اوغلو می‌توان انتظار داشت که آنکارا با ایجاد توازن در روابط خارجی و گسترش روابط اقتصادی با جمهوری‌های قفقاز جنوبی، از قدرت نرم در گستره روابط منطقه‌ای خود بیش از پیش استفاده نماید. به طور کلی مهم‌ترین اهداف راهبردی ترکیه در حوزه قفقاز جنوبی عبارتند از:

۱. گسترش نفوذ و تلاش برای ایفای نقش برتر از روسیه و ایران در منطقه؛
۲. ایفای نقش پل ارتباطی بین غرب و منطقه قفقاز جنوبی در زمینه اکتشاف و ترانزیت انرژی به کشورهای اتحادیه اروپا؛
۳. تقویت حضور اقتصادی در بازارهای مصرف قفقاز جنوبی؛
۴. حفظ صلح و ثبات در منطقه.

۴. بازیگران فرامنطقه‌ای قفقاز جنوبی

۱-۴. ایالات متحده آمریکا

در دوران پسا شوروی قفقاز جنوبی به واسطه اهمیت ژئواستراتژی و ژئواکونومیک خود، به شدت مورد توجه آمریکا قرار گرفته است. اعلام حوزه دریای خزر در سال ۱۹۹۷ به عنوان منطقه منافع راهبردی واشنگتن نشان از اهمیت بالای قفقاز برای این کشور می‌باشد. از دیدگاه بوزان، در روابط میان دولت‌های یک مجموعه امنیتی منظور از دشمنی اشاره به روابطی میان واحدهاست که در آن سوءظن و ترس در روابط و تعاملات امنیتی حاکم باشد (بوزان، ۱۳۸۷: ۲۱۵). در این راستا، ایالات متحده بعد از فروپاشی شوروی سیاست مهار روسیه را به عنوان اولویت راهبردی خود در پیش گرفت تا افزون بر مهار خواسته‌ها و توانمندی‌های جهان اولی مسکو، موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی و حتی ژئواکونومیک آن تضعیف شود. ضمن این که علاوه بر مهار روسیه،

کنترل جریان‌های اسلام‌گرایی، تحدید قدرت ایران و دستیابی به منابع انرژی دریای خزر از طریق قفقاز جنوبی از جمله اهداف راهبردی واشنگتن در منطقه بوده است. از سوی دیگر، در خصوص انتقال انرژی این حوزه به غرب محور اصلی سیاست آمریکا، حمایت از مسیرهایی به غیر از ایران و روسیه بوده که حاصل آن، احداث خط انتقال نفت باکو - تفلیس - جیحان^۱ و خط انتقال گاز باکو - تفلیس - ارزروم بود؛ از دیدگاه واشنگتن عبور این خط لوله انتقال انرژی از خاک آذربایجان، گرجستان و ترکیه ضمن تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی این کشورها، نفوذ روسیه و ایران را نیز در منطقه کاهش می‌داد (Baban and Shiriyeu, 2010: 96). در واقع، بازی میان آمریکا و روسیه در حوزه قفقاز جنوبی بر مدار الگوی جنگ سرد یعنی بازی با حاصل جمع صفر^۲ در حال گردش بوده است؛ زیرا روسیه همواره خواهان ادامه گسترش نفوذ خود در منطقه بوده و رهبران آن قفقاز جنوبی را بخشی از "خارج نزدیک" و در حوزه منافع امنیتی خود تلقی نموده‌اند (Dadak, 2010: 90).

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مفهوم امنیت و چشم‌انداز ژئوپلیتیک در قفقاز جنوبی نیز تحول یافته و روند همکاری امنیتی واشنگتن با کشورهای منطقه از جمله جمهوری آذربایجان و گرجستان وارد مرحله تازه‌ای شد. نقطه اوج حضور ایالات متحده به‌ویژه در حوزه سیاسی و امنیتی منطقه را باید تحولات گرجستان پس از وقوع انقلاب رنگی این کشور به‌ویژه در بحران سال ۲۰۰۸ دانست (Khelashvili and Macfarlane, 2010: 117). نتیجه این تحولات نزدیکی بیشتر تفلیس به واشنگتن بود که انعقاد پیمان مشارکت راهبردی^۳ بین دو کشور، نماد این روابط نزدیک به شمار می‌رود. اما با به قدرت رسیدن باراک اوباما و با کنار نهادن رویکرد دوران نومحافظه‌کاران، تغییرات قابل توجهی در سیاست خارجی این کشور پدید آمد. آنچه از بررسی سیاست‌های اعلانی و اعمالی دولت باراک اوباما و به‌ویژه سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۰ می‌توان استنباط نمود، کاهش نقش اوراسیا به‌طور عام و منطقه قفقاز جنوبی به‌طور خاص در راهبرد سیاست خارجی واشنگتن بوده است. شاید بتوان کاهش قابل ملاحظه میزان کمک‌های مالی این کشور به جمهوری‌های منطقه را نمونه عینی و بارز افول جایگاه قفقاز جنوبی در رویکرد سیاست خارجی دولت اوباما دانست (کوزه‌گر، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

1. Baku- Tbilisi- Ceyhan (BTC)
 2. Zero Sum Game
 3. Strategic Partnership

به طور کلی می‌توان گفت که ایالات متحده به دنبال منافع حداکثری و برای تأمین منافع حیاتی خود از جمله تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی، تقویت حضور نظامی-سیاسی خود و از همه مهم‌تر مهار روسیه به منقطه آمده و با ساماندهی، مدیریت و هدایت انقلاب‌های رنگین در جمهوری‌های قفقاز در پیرامون و همسایگی فدراسیون روسیه و تشویق و کمک آن‌ها به خروج از مدار روسیه و پیوستن به ساختارهای یورو - آتلانتیکی، از جمله عضویت در "سازمان امنیت و همکاری اروپا"، تشکیل اتحادیه "گوم"، "تراسیکا" و حضور در ساختارهای مشارکت برای صلح ناتو و سپس عضویت در آن، آن‌ها را به سوی ادغام در اتحادیه اروپا تشویق می‌کند (Amirahmadian, 2009: 92). مهم‌ترین اهداف و منافع ایالات متحده در قفقاز جنوبی عبارتند از:

۱. تحکیم مناسبات امنیتی خود در منقطه از طریق افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های قفقاز؛
۲. جلوگیری از نفوذ بیش از حد روسیه در منقطه از طریق ایجاد واگرایی بیشتر کشورهای منقطه از روسیه؛
۳. منزوی ساختن ایران و اعمال فشار علیه این کشور با پیگیری سیاست "همه‌چیز بدون ایران"؛
۴. مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام‌خواهی؛
۵. دستیابی به منابع انرژی دریای خزر و جمهوری آذربایجان و نیز کنترل استخراج و صدور آن.

۲-۴. ناتو

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی^۱ موسوم به "ناتو" ائتلافی است مرکب از کشورهای آمریکای شمالی و اروپا که در ۴ آوریل ۱۹۴۹ با هدف حفظ و حمایت از لیبرال دموکراسی، حاکمیت و امنیت کشورهای عضو تأسیس گردیده و طی سال‌های اخیر اعضای آن با افزایش قابل توجهی به ۲۸ کشور رسیده است. به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، ناتو اولین کوشش‌ها را برای گسترش به شرق آغاز نمود و در این راستا، شورای همکاری آتلانتیک شمالی در ۲۰ دسامبر ۱۹۹۱ با هدف کنترل اعضای سابق پیمان ورشو در چارچوب ناتو تأسیس شد. در این میان، ایجاد "شورای همکاری آتلانتیک شمالی"^۲ نخستین تغییرات سازمانی در درون ناتو بود که به همکاری نزدیک‌تر با سه جمهوری تازه‌استقلال یافته در قفقاز جنوبی منجر گردید. در ژانویه ۱۹۹۴، طرح

1 . North Atlantic Treaty Organization (NATO)

2 . North Atlantic Cooperation Council

"مشارکت برای صلح" باهدف درگیر نمودن جمهوری‌های قفقاز در امور و مسائل امنیتی اروپا و به عنوان ابزار کار اصلی ناتو برای همکاری با دشمنان سابق این سازمان درآمد. با نظر به تحلیل بوزان که همه گرایش‌های ائتلاف‌جویانه با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای، ریشه منطقه‌ای دارند (نصری، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

جمهوری‌های گرجستان، آذربایجان و ارمنستان به ترتیب در ۲۳ مارس، ۴ مه و ۴ اکتبر ۱۹۹۴ اسنادی را در چارچوب طرح "مشارکت برای صلح" امضا نموده و تا سال ۲۰۰۶ به عضویت طرح "اقدام به مشارکت انفرادی"^۱ در آمدند. جمهوری‌های قفقاز جنوبی برای همکاری با ناتو دارای انگیزه‌های متفاوت می‌باشند؛ جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان به‌طور ویژه از امکانات طرح مذکور جهت آماده‌سازی خود برای شرکت در عملیات صلح‌بانی در کوزوو استفاده نموده و تمایل خود را به عضویت در ناتو اعلام نمودند. این در حالی است که ارمنستان به میزان دو جمهوری دیگر با ناتو همکاری نمی‌کند. به نظر می‌رسد هدف اصلی ناتو در دوران پسا شوروی از گسترش به شرق، تسهیل ورود اعضای آن به ویژه آمریکا به قفقاز و حضور در محیط ژئواکونومیک دریای خزر و سرانجام رسیدن به آسیای مرکزی برای حائل شدن میان شمال و جنوب، بین روسیه، ایران و چین و جدا کردن ارتباط زمینی ایران و روسیه برای پیشبرد منزوی کردن ایران و جدا کردن روسیه از قفقاز می‌باشد (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۴۰).

در نتیجه، ورود ناتو به منطقه قفقاز به عنوان ابزاری در راستای تقویت طرفداران لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار و همچنین نخبگان غرب‌گرا در منقطه ارزیابی می‌گردد. مهم‌ترین چالش موجود ناتو در قفقاز جنوبی روابط آن با روسیه می‌باشد؛ در واقع، مخالفت با گسترش ناتو به شرق از اندک مواردی است که در میان مقامات عالی‌رتبه و نخبگان سیاسی مسکو نسبت به آن اشتراک نظر وجود دارد؛ آنان ناتو را ائتلافی ضد روسی تلقی نموده و تداوم گسترش آن را به عنوان تهدید اساسی بر علیه منافع ملی و نشانه تحقیر مسکو قلمداد می‌کنند. به طوری که پس از شروع جنگ اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸ و امضای قرارداد سپر موشکی آمریکا با لهستان این نگرانی‌ها افزایش پیدا کرد و در نهایت به کاهش روابط روسیه و ناتو در غالب شورای مشورتی و عدم شرکت روسیه در مانور مشترک نظامی با ناتو شد. این در شرایطی است که ناتو حضور و تقویت همکاری‌های نظامی و امنیتی خود را با جمهوری‌های قفقاز ضروری دانسته (Wishnick, 2009: 18) و در نشست لیسبون^۲ در سال ۲۰۱۰ با تصویب نظریه

1 . Individual Partnership Action Plan
2 . Lisbon Summit

راهبردی جدید^۱ تلاش می کند تا در فضای جدید و شرایط تغییر یافته جهانی و در برابر تهدیدهای جدید، ساختار دفاعی-امنیتی خود را پویا و کارآمد نگه دارد. هر چند در ماده ۲۵ سند راهبردی جدید، اعضاء بار دیگر بر همکاری ناتو با روسیه و اهمیت راهبردی این روابط تأکید دارند اما پیشتر جنگ ۲۰۰۸ گرجستان و اخیراً بحران کریمه در سال ۲۰۱۴ و تحولات سیاسی اکراین نشان داد که این همکاری‌ها بسیار شکننده است.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که مسکو در خصوص "گسترش ناتو به شرق"^۲ صرفاً نگران تقویت اقتدار نظامی ناتو در منطقه نیست؛ بلکه تحکیم نفوذ آمریکا در اروپا و ادامه تغییر تناسب نیروها در منطقه نیز برخلاف منافع روسیه می‌باشد؛ زیرا "قفقاز جنوبی" بخش مهمی از فضای جدیدی است که علاوه بر ایفای نقش محوری در تحقق طرح‌های نفتی و ترانزیتی، از بُعد امنیتی نیز حائز اهمیت بوده و به همین دلیل در مرکز توجه این سازمان قرار گرفته و دو محور و هدف "گسترش و توسعه نظامی-امنیتی" و "تشدید حضور اقتصادی" غرب در حوزه قفقاز جنوبی به موازات هم دنبال می‌شوند. به بیان دیگر، از منظر مسکو حضور ناتو در قفقاز به عنوان پیمانی امنیتی با عضویت ۲۸ کشور که همگی طرفدار الگوها و ارزش‌های غربی در چارچوب "لیبرال دموکراسی" هستند، نقش و نفوذ واشنگتن و دیگر کشورهای غربی را در منطقه نهادینه می‌کند (Cordesman, and others, 2010). بنابراین، می‌توان گفت قفقاز جنوبی به دلیل داشتن موقعیت ژئوپلیتیک، راهبردی و ژئواکونومیک و همچنین همسایگی آن با منطقه دریای سیاه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای ناتو برخوردار بوده به طوری که این منطقه به عنوان حائل امنیتی، می‌تواند به مانند مرز جدید ناتو برای این سازمان عمل نماید تا بر امور مناطق همجوار از جمله روسیه و ایران کنترل داشته باشد. در هر حال، ناتو در حوزه قفقاز جنوبی اهداف راهبردی ذیل را دنبال می‌کند:

۱. کنترل و مهار روسیه، ایران و نیز جریان‌های اسلامی در منطقه؛
۲. درگیر نمودن جمهوری‌های منطقه در امور و مسائل امنیتی اروپا از طریق پذیرش مشارکت آن‌ها؛
۳. مبادله اطلاعات و توسعه همکاری‌های نظامی-امنیتی با کشورهای منطقه؛
۴. کنترل و تضمین انتقال منابع انرژی به کشورهای اروپایی.

1 . New Strategic Concept

2 . NATO's Expansion to the East

۴-۳. رژیم صهیونیستی

در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی، "رژیم صهیونیستی" با حضور گسترده و ایجاد روابط امنیتی متوالی با جمهوری‌های قفقاز جنوبی ضمن معرفی خود به عنوان بازیگری جدید در مجموعه امنیتی قفقاز، ارتقای سطح روابط خارجی با کشورهای مسلمان منطقه به‌ویژه جمهوری آذربایجان را در اولویت‌های اهداف راهبردی خود قرار داد؛ به طوری که بلافاصله پس از اعلام استقلال جمهوری آذربایجان، باکو را به رسمیت شناخت. این در حالی است که جمهوری آذربایجان با بیش از ۷۰۰ کیلومتر مرز مشترک و همچنین با خصوصیات تاریخی و فرهنگی مشترک با جمهوری اسلامی ایران و دومین کشور شیعه در جهان محسوب می‌گردد (ساجدی، ۱۳۹۰: ۱۴۸).

در واقع، این رژیم از برقراری روابط با کشورهای مسلمان منطقه در پی افزایش مشروعیت جهانی و منطقه‌ای خود می‌باشد تا به این وسیله از پیوستن کشورهای مسلمان منطقه به "بلوک اسلامی"^۱ در مجامع جهانی و منطقه‌ای به منظور مقابله با سیاست‌های تل‌آویو جلوگیری به عمل آورند. در این میان، حضور رژیم صهیونیستی در نزدیکی مرزهای ایران تهدید امنیتی برای تهران تلقی می‌شود؛ زیرا از یک سو این رژیم تلاش می‌کند تا از طرق مختلف، از جمله خرید زمین در حاشیه مرزهای جمهوری اسلامی ایران، ایجاد مجتمع‌های کشاورزی و در اختیار گرفتن سیستم‌های مخابراتی کشورهای منطقه، زمینه حضور و نفوذ بیشتر خود را در قفقاز جنوبی فراهم آورد و از سوی دیگر ضعف اقتصادی کشورهای منطقه و تمایل آن‌ها مبنی بر پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی، زمینه را برای حضور آن در حوزه قفقاز هموار نموده است. توجه به یهودیان این منطقه و تلاش برای ارتقای موقعیت آن‌ها، یکی دیگر از اهداف سیاست خارجی این رژیم در قفقاز می‌باشد به طوری که یکی از سازمان‌های صهیونیستی که در آذربایجان فعالیت فرهنگی انجام می‌دهد، "انجمن یهودی سخنت" می‌باشد که با فراهم آوردن برنامه‌های مختلف، اقدام به تبلیغ دین یهود و فرهنگ صهیونیستی در جمهوری آذربایجان می‌کند. در واقع رژیم صهیونیستی درصدد پدید آوردن شبکه‌های لازم جهت ارتباط نزدیک با یهودیان مقیم این مناطق و تسهیل مهاجرت آن‌ها به سرزمین‌های اشغالی است (Mullerson, 2008: 104).

در مناقشه قره‌باغ، مواضع این رژیم بسیار محتاطانه بوده و تاکنون هیچ تمایلی به حضور در گروه‌های دخیل در حل و فصل مناقشه قره‌باغ نشان نداده یا هیچ اقدام آشکاری که بیان‌گر حتی گرایش‌های میانجی‌گرانه آن در مناقشه‌های قفقاز جنوبی

باشد، انجام نداده است. اما این موضع از سال ۲۰۰۱ و در رأی‌گیری ۱۵ دسامبر ۲۰۰۱ سازمان ملل در مورد تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان تغییر کرد و در این رأی‌گیری، تل‌آویو برای اولین بار به تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان رأی مثبت داد. به نظر می‌رسد، رژیم صهیونیستی با هدف فشار به ارمنستان و ایجاد خلل در کم و کیف مناسبات ایران و ارمنستان، اقدام به تغییر محسوس موضع خود در قبال بحران قره‌باغ نموده است. اما موضع تل‌آویو در خصوص جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸ تا حدودی مشخص‌تر بود به طوری که دست‌کم در سیاست آشکار و اعلام شده خود در منطقه قفقاز جنوبی از تمامیت ارضی گرجستان حمایت کرده و در رأی‌گیری‌های انجام شده در سازمان ملل نیز به تمامیت ارضی گرجستان رأی مثبت داد. به طور کلی رژیم صهیونیستی با ورود به حوزه قفقاز جنوبی و با قرار گرفتن در کنار آمریکا و سایر هم‌پیمانانش تلاش می‌کند طرح ایران به ترتیبات امنیتی منطقه یعنی طرح ۳+۳ (سه کشور قفقاز به علاوه سه کشور همسایه یعنی ایران، روسیه و ترکیه) را با بن‌بست مواجه ساخته و نقش جمهوری اسلامی ایران را در ترتیبات امنیتی منطقه خنثی نماید (نائبیان، ۱۳۹۲: ۱۵۸). سیاست‌های اسرائیل در قفقاز را می‌توان در راستای دکترین بن‌گورین^۱ تحت عنوان اتحاد با پیرامون به منظور شکستن حلقه محاصره کشورهای مخالف اسرائیل در منطقه، حمایت از یهودیان ساکن منطقه، جلب همکاری و حمایت دیپلماتیک کشورهای منطقه در مجامع بین‌المللی، واگرایی در روابط کشورهای منطقه با ایران و نیز اعمال فشار بر محیط پیرامونی و امنیت ملی ایران تفسیر کرد. در مجموع اولویت‌های راهبردی رژیم صهیونیستی در حوزه قفقاز جنوبی عبارتند از:

۱. افزایش مشروعیت جهانی و منطقه‌ای با برقراری روابط سیاسی با جمهوری‌های مسلمان منطقه؛
۲. تلاش برای ارتقای موقعیت یهودیان و تسهیل مهاجرت آنان به سرزمین‌های اشغالی؛
۳. جلوگیری از توسعه روابط جمهوری‌های قفقاز با ایران و نفوذ الگوی حکومتی ایران بر منطقه؛
۴. حضور در مرزهای شمالی ایران و ایجاد نگرانی امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران.

1. Ben-Gurion Doctrine

نتیجه‌گیری

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال جمهوری‌های قفقاز جنوبی هر یک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای درصددت تحکیم نفوذ خود در قفقاز برآمدند؛ در نتیجه نوعی رقابت در منطقه شکل گرفت که برخی تحلیل‌گران امنیتی آن را نوعی بازی بزرگ جدید نامیدند. این رقابت با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئوانرژی قفقاز جنوبی باعث شد تا بازیگران فوق‌الاشاره، فعالیت‌های دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی خود را در منطقه تشدید نمایند. این امر در کنار فشار سیاسی برای نفوذ در نظام تصمیم‌گیری کشورهای تازه استقلال‌یافته، زمینه را برای تنش و رقابت گسترده اقتصادی و سیاسی در بین کشورهای درون و برون منطقه‌ای فراهم آورد. این در حالی است که از یک سو جمهوری‌های سه‌گانه این حوزه از سال‌های پس از استقلال درگیر یک‌سری مسائل قومی و معضلات سیاسی-امنیتی بوده و از سوی دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای تلاش می‌کنند که توان راهبردی خود را برای دستیابی به منافع تعریف‌شده در قفقاز جنوبی بدون توجه به نیازها و نگرانی‌های امنیتی سایر بازیگران و جمهوری‌های منطقه به کار گیرند. در نتیجه به جای این که شاهد شکل‌گیری امنیت پایدار در صحنه سیاسی قفقاز جنوبی و ارائه یک مدل امنیتی جامع و همه‌جانبه باشیم، شاهد تشدید تهدیدهای امنیتی به‌ویژه در ابعاد نظامی آن در منطقه مذکور هستیم.

در این میان، بازیگران منطقه‌ای و از جمله جمهوری اسلامی ایران، به منظور تأمین امنیت و تحکیم ثبات در منطقه و نیز رفع نگرانی‌های ناشی از آثار بی‌ثباتی‌های موجود به کشورهای پیرامونی، خواستار تقویت و تعمیق همکاری‌های کشورهای منطقه بدون هرگونه دخالت بازیگران بیگانه می‌باشند اما بازیگران فرامنطقه‌ای، ضمن تلاش در پیشبرد ارزش‌های غربی، مهار جریان‌های اسلام‌گرایی و تحکیم نفوذ و سیطره خود بر منابع انرژی منطقه، همواره اهداف متمایز و خاصی را دنبال نموده که تداوم این قبیل اهداف، صلح و ثبات در قفقاز جنوبی را تحت تأثیر قرار داده است. در همین راستا، جمهوری اسلامی ایران در نگاه به شمال، حضور و نفوذ قدرت‌ها و ساختارهای فرامنطقه‌ای از جمله غرب را متناسب با واقعیت‌های منطقه قفقاز و در راستای صلح و امنیت منطقه ندانسته و خواهان استقرار رژیم‌های با ثبات در جمهوری‌های قفقاز بوده و همواره از استقلال آن‌ها حمایت کرده است. آن‌طور که بوزان اظهار می‌دارد تبار تاریخی و هویت درازآهنگ سبب می‌شود ملت مورد نظر از ذهنیت ویژه‌ای برخوردار شود و همین خودآگاهی تاریخی و تفاخر به گذشته غرورانگیز، ضمانت امنیتی مهمی است که مانع نفی هویت کشور یا الحاق آن به بازیگر توسعه‌طلب می‌شود (نصری، ۱۳۹۰: ۱۲۱)؛

ایران می‌تواند از طریق تحکیم روابط دو یا چندجانبه با جمهوری‌های منطقه، تأسیس و گسترش نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای بر پایه منافع و هویت مشترک و نیز از طریق افزایش وابستگی متقابل اقتصادی با جمهوری‌های قفقاز جنوبی منافع ملی خود را بیش از پیش در این منطقه راهبردی تأمین نماید.

منابع

الف) فارسی

- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۷)، "بحران گرجستان: طرف‌های درگیری، علت‌ها و پیامدها"، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۵۲.
- بنی‌هاشمی، میر قاسم (۱۳۸۸)، "چشم‌انداز توازن قدرت در قفقاز در پرتو تحول روابط ترکیه-ارمنستان"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۴.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)، **مردم، دولت‌ها و هراس**، ترجمه: پژوهش‌کده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری، الی ویور و پاپ دووید (۱۳۹۲)، **چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت**، ترجمه: علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نائبیان، جلیل (۱۳۹۲)، "نقش اسرائیل در بحران‌های قفقاز (بررسی مناقشه گرجستان)"، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۲.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (۱۳۸۸)، **گرجستان**، تهران: وزارت امور خارجه.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۷)، "ضرورت‌ها و کارکرد دیپلماسی در سیاست خارجی توسعه‌گرا"، **مجموعه مقالات کنفرانس ملی سیاست خارجی توسعه‌گرا**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، "سیاست امنیتی جمهوری اسلامی ایران در قفقاز جنوبی"، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، شماره ۱.
- ساجدی، امیر (۱۳۹۰)، "طرح پیرامونی و همکاری آذربایجان و اسرائیل"، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، شماره ۱۶.
- سنایی، مهدی (۱۳۹۱)، "بررسی و مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در قفقاز جنوبی"، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۷۹.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸)، **امنیت بین‌الملل**، ترجمه: سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عطایی، فرهاد (۱۳۹۱)، "ایران و کشورهای قفقاز جنوبی"، **فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی**، شماره ۱۰.

کاوینانی‌راد، مراد (۱۳۸۳)، "امنیت ملی از منظر جغرافیای سیاسی"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۴.

کوزه‌گر، ولی (۱۳۹۱)، "تأملی بر سیاست خارجی دولت باراک اوباما در قفقاز جنوبی"، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۷۷.

مرادی، منوچهر (۱۳۸۵)، **چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تأمین امنیت و ثبات در قفقاز جنوبی: حدود و امکانات**، تهران: وزارت امور خارجه.

نصری، قدیر (۱۳۹۰)، "تأملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت"، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۴.

هاشمی، غلامرضا (۱۳۸۴)، **امنیت در قفقاز جنوبی**، تهران: وزارت امور خارجه.

ب) انگلیسی

Anthony H. Cordesman, Vivek Kocharlakota and Adam Seitz (2010), "Iranian Strategic Competition with the US: The Military Dimension", available at: <http://csis.org>.

Amirahmadian, Bahram (2009), "Study of Causes and consequences of the United States in the Caucasus", **Geopolitical Quarterly**, Vol. 5, No. 2.

Baban, Inessa and Shiriyev, Zaur (2010), "The South Caucasus Strategy and Azerbaijan, **Turkish Policy**", available at: <http://www.turkishpolicy.com>.

Boonstra, Jos, Melvin, Neil (2011), "Challenging the south Caucasus Security Deficit", available at: <http://www.fride.org>.

Dadak, Casimir (2010), "a New Cold War?" **The Independent Review**, available at: <http://www.independent.org>.

Khelashvili, George and S. Neil Macfarlane (2010), "The Evaluation of US Policy toward the Southern Caucasus", **Uluslarrasiiliskiler (International Relations)**, Vol. 7, No. 26, Summer.

Martirosyan, Tigran (2009), "Iran in the Caucasus: Keeping Balance", available at: <http://www.caucasus.dk/publication14.htm>.

Mullerson, Rein (2008), "The New Cold War: How the Kremlin Menace both Russia and the West", **Chinese Journal of International law**, Vol.7, No.2.

National Security of the Russian Federation Until 2020 (2010), available at: <http://www.scrf.gov.ru/documents/99.html>.

Nixey, James (2010), "The South Caucasus: Drama on Three Stages", available at: <http://www.chathamhouse.org>.

Nichol.J. (2013), "Armenia, Azerbaijan, and Georgia: Political Development and Implication for U.S Intrests", **Congressional Research Service Reports**, available at: <http://www.isn.ethz.ch>.

Najafizadeh. M. (2013), "Ethnic Conflict and Forced Displacement: Narratives of Azeri ID Pand Refugee Women from the Nagorno-Kharabakh War", **Journal of International Womens Studies**, Vol.14, No. 1.

Ozertem, Hasan Selim (2010), "Energy Negotiations over Turkis-Russian Line", Eurasia Review, available at: <http://www.eurasiareview.com>.

Schneider, Eberhard (2009), "Split in the Russian Political Tandem Putin-Medvedev?" **Caucasian Review of International Affairs**, Vol. 3.

Snskoev, Dmitry (2008), "South Ossetia and Russia's War on Georgia", **Liberal Journal**.

Stone. M. (2009), **Security According to Buzan: A Comprative Security Analysis, School of International and Public Affairs**, New York: Columbia University.

Wishnick, Elizabeth (2009), "Russia, China and United State in Central Asia, Prospect for Great Power Capitation and Cooperation in the Shadow of Georgian Crisis", available at:

www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/PUB907.pdf.